

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

یونس نگاه

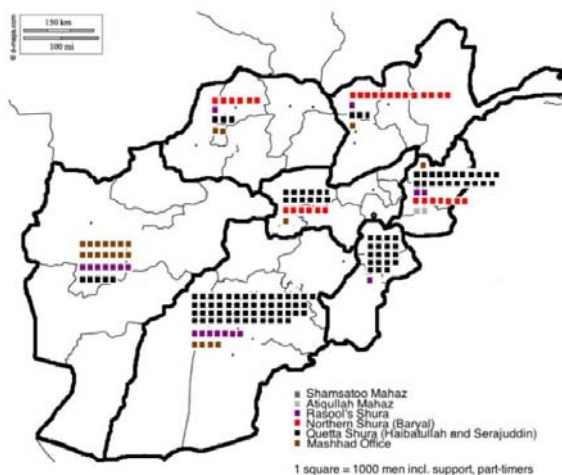
۰۷ فبروری ۲۰۲۵



یونس نگاه

درزهای طالبان

2.1 MAP 1: STRENGTH OF THE TALIBAN SHURAS BY REGION



Source: Antonio Giustozzi 2017

در اواسط اپریل ۲۰۰۱ میلادی، حدود پنج ماه مانده به بزرگترین اتفاق آن سال، ۱۱ سپتمبر، ملا محمد ربانی، رئیس‌الوزرای طالبان، در راولپندی پاکستان درگذشت. با آن‌که در آن سال‌ها افرادی چون عبدالغنی برادر، ملا عبیدالله و ملا حسن از شهرت و صلاحیت بسیاری در امارت طالبان برخوردار بودند، اما مولوی عبدالکبیر که نه قندهاری بود و نه از بنیان‌گذاران گروه طالبان، جانشین رئیس شورای وزیران طالبان معرفی شد. ریاست او تا اواسط نومبر همان سال و پایان امارت نخست طالبان دوام کرد. در آن زمان، ملا حسن معاونش بود.

در اگست ۲۰۲۱، طالبان بدون آمادگی چندان حکومت را تسلیم گرفتند، چنان‌که ملا برادر در یکی از اولین سخنرانی‌هایش به عدم آمادگی این گروه برای تحویل‌گیری حکومت اذعان کرد و ملا هبت‌الله نیز در یکی از سخنرانی‌هایش گفت که پس از امضای توافق‌نامه دوحه انتظار نداشت که یک‌باره حکومت جمهوری سقوط کند و طالبان بر کشور حاکم شوند. به دلیل همین دست‌پاچگی و روبه‌رو شدن با اتفاق دور از انتظار، معرفی ریاست‌الوزراء و معاونانش بیش از سه هفته طول کشید و کش‌مکش‌های بسیاری میان مدعیان آن چوکی‌ها رخ داد. رئیس اداره کابل طالبان در نتیجه پادرمیانی «دوستان خارجی» طالبان و چند روز حضور رئیس استخبارات پاکستان، معرفی شد. جنرال فیض حمید به تاریخ ۴ سپتمبر به کابل آمد و سه روز بعد از آن، ملا حسن رئیس‌الوزراء معرفی شد. ملا برادر و عبدالسلام حنفی معاونان او تعیین شدند. در آن روزها از مولوی عبدالکبیر خبری نبود. در نزاع قدرت، از سراج‌الدین حقانی، ملا برادر، ملا یعقوب و ملا هبت‌الله و افراد نزدیک به آنان که در وزارت‌خانه‌ها جابه‌جا می‌شدند، نام برده می‌شد.

حدود یک ماه بعد از آن تقرری‌ها، به تاریخ ۴ اکتوبر ۲۰۲۱، مولوی عبدالکبیر به ارگ رفت و معاون سوم ملا حسن شد. این تأخیر به معنای حاشیه‌نشینی و عدم نفوذ مولوی کبیر نیست، بلکه آن‌طور که با استناد به گزارش‌ها و اسناد متعدد در ادامه خواهیم گفت، او از بازیگران مورد اعتماد نسبی برخی کشورهای خارجی است و در عین حال، نام آشنا در درون طالبان دارد و به نظر می‌رسد از جمله معدود افرادی است که می‌تواند برای پاکستان، امریکا و طیف‌های اصلی قدرت در درون طالبان تا حدودی قابل تحمل و «نقطه وصل» باشد.

توظیف مولوی عبدالکبیر در پست معاونیت سوم ملا حسن، به نظر می‌رسد برای مدیریت تنش‌ها در ارگ و جلوگیری از رویارویی مدعیان اصلی قدرت در آن‌جا انجام شده بود. ملا برادر، معاون اول ملا حسن، یکی از طرف‌های اصلی دعوی قدرت بود و بسیاری در کابل و راولپندی نمی‌خواستند که او از ناتوانی و مریضی ملا حسن بهره‌گیر و بازیگر اصلی ارگ شود. معاون دوم ملا حسن، مولوی عبدالسلام حنفی، نیز به دلیل تعلق قومی، نمی‌توانست بدیل ملا برادر شود و به جای ملا حسن نقش ادا کند. مولوی عبدالکبیر که مدتی رئیس ملا حسن بوده، از روابط گرم با راولپندی و قندهار برخوردار است، با امریکائی‌ها و قطری‌ها رشته‌های دیرینه دارد و با خلیفه حقانی‌ها هم‌قبیله‌ای است، گزینه‌ای مناسب برای ارگ طالبان بود. او اگرچه معاون سوم معرفی شده بود، ولی در عمل معاون اول ملا حسن بود. سهمی که در زمان معاونتش از ساختمان ارگ به او اختصاص یافته بود، نیز این احتمال را تقویت می‌کند. حسن عباس در صفحه ۱۳۰ کتاب «برگشت طالبان» به نقل از فردی از درون طالبان نوشته است که قدرت‌مندان اداره طالبان در کابل، ارگ را بین خود به چهار قسمت تقسیم کرده‌اند و هرگاه کارمندی از یک بخش به بخش دیگر برود، مثل بیرونی‌ها، تلاشی بدنی می‌شود. بخشی از ارگ در اختیار ملا حسن بود. بخش دیگر در اختیار سراج‌الدین حقانی، بخش سوم در اختیار مولوی عبدالکبیر و بخش چهارم را ملا یعقوب و ملا برادر مشترک در اختیار داشتند/دارند. این‌که ملا برادر کنار ملا یعقوب قرار گرفته، ولی ملا عبدالکبیر هم‌وزن ملا حسن و سراج‌الدین حقانی تعمیر مستقلاً داشت، تصادفی و فاقد پیام سیاسی نبود.

مولوی عبدالکبیر و شبکه حقانی

مولوی عبدالکبیر هم‌قبیله سراج‌الدین حقانی است. خانواده او اصالتاً از ولسوالی نکه و لایت پکتیکا است. نکه در شمال شرق پکتیکا و مجاور ولسوالی زدران و لایت پکتیا است. زادگاه جلال‌الدین حقانی ولسوالی گردسیری است که زمانی بخشی از ولسوالی زدران بود. این قرابت قبیله‌ای برای مولوی کبیر هم فرصت و هم خطر بوده است. او که در ولایت

بغلان به دنیا آمده، در اوایل از رابطه قبیله ئی با حقانی ها برای پیمودن پله های سیاست بهره برده، ولی بعدها وقتی خواسته است در ولایات جنوبی، ساحه نفوذ حقانی ها، حلقه مستقل خودش را شکل دهد، با دیوار نفوذ شبکه حقانی روبهرو گشته است.

دوری خانواده عبدالکبیر از منطقه پدری باعث شده است که او نتواند مثل حقانی ها در آن ولایات نفوذ کند. در دور اول حاکمیت طالبان، عبدالکبیر بیشتر نقش مأمور بلندپایه را بازی می کرد و نیروی نظامی و نفوذی نداشت که میل رقابت با حقانی ها را در او تحریک کند. او کارش را با جلب اعتماد ملا عمر و جلال الدین حقانی آغاز کرده بود و یکی از حلقه های وصل و رابط طالبان با شبکه حقانی شمرده می شد.

ولایت ننگرهار، معاونت رئیس شورای وزیران و مدتی ریاست آن شورا، عبدالکبیر را تا پایان دور اول امارت طالبان به فردی مطرح و صاحب طمع سیاسی بدل کرده بود. او دهه اول شورش علیه جمهوری اسلامی را در تقلا برای گشودن فضای دل خواه در رده های قدرت طالبان گذراند. در سال های ۲۰۰۶-۲۰۰۷، کبیر تلاش داشت در پکتیا، پکتیکا و خوست شورای موازی با شورای کویته ایجاد کند. تا آن زمان شورای میرامشاه حقانی ها ایجاد نشده بود، اما رهبری طالبان و دست های حامی شوراساز در پاکستان اجازه ندادند کبیر در منطقه نفوذ حقانی فعالیت کند و باعث نارضایتی آن شبکه شود. برای او شورای پیشاور را ساختند. در آغاز برای تقسیم منابع، ساحه نفوذ و نیز مدیریت جنگ، طالبان به حمایت مشاوران پاکستانی چهار شورا ساختند. شورای کویته به رهبری ملا برادر در قندهار، ارزگان، زابل، فراه، نیمروز و بخش هایی از هلمند مأموریت داشت. شورای میرامشاه به رهبری سراج الدین حقانی در پکتیا، پکتیکا، خوست و بخش هایی از ننگرهار، لوگر، وردک، غزنی و کابل فعالیت می کرد. شورای پیشاور به رهبری مولوی عبدالکبیر در ننگرهار، کنر، لغمان، نورستان، لوگر، کابل، وردک و شمال شرق (بدخشان، بغلان و کنز) فعالیت داشت. در واقع ساحات نفوذ شورای پیشاور و میرامشاه در برخی مناطق مماس و در جاهائی درهم تنیده بود و آن دو شورا می توانستند در صورت نیاز جایگزین یکدیگر شوند. از این رو، احتمال می رود شورای پیشاور همچون ابزار فشاری برای کنترل شورای میرامشاه و نیز بدیل احتمالی شبکه حقانی، نزد راولپندی مطرح بوده است، همان طوری که هردوی این شورا ابزار فشار بالای شورای کویته و بدیل احتمالی آن بودند. پاکستان با ایجاد رقابت و تفرقه مدیریت شده میان طالبان و حفظ تعدد مراکز تصمیم گیری و جنگ، ابتکار عمل را برای خود حفظ می کرد.

مولوی کبیر و پاکستان

قبل از آن که آوازه تلاش مولوی عبدالکبیر برای ساختن شورای مستقل به رسانه ها برسد، در ماه جولای ۲۰۰۵ خبر دستگیری او در پاکستان، نشر شده بود. خبرگزاری شنوها به نقل از منابع محلی نوشته بود که مولوی عبدالکبیر با چهار همکار ارشدش در ولسوالی نوشهره ایالت مرزی شمال غربی پاکستان (اکنون خیبرپختونخوا) دستگیر شده اند. شیخ رشید، وزیر اطلاعات و فرهنگ پاکستان، در مصاحبه با رسانه ها از دستگیری مولوی کبیر اظهار بی اطلاعی کرده بود، ولی شنوها به نقل از منابع محلی نام و مشخصات همه دستگیرشدگان، محل دستگیری و صاحب تعمیری را که مقام های طالبان در آن دستگیر شده بودند، به تفصیل نشر کرده بود. پاکستان مولوی عبدالکبیر را به امریکائی ها و دولت افغانستان تحویل نداد، بلکه به نظر می رسد آن توقیف مقدمه یا پوششی برای توظیف او در کار انتظام محاذ مشرقی بوده است. یک سال پس از همان اتفاق، مولوی کبیر برای ایجاد شورای موازی با شورای کویته پا به میدان گذاشت. او نخست کوشید از پکتیا شروع کند، اما بعد به مسیر مشرقی هدایت داده شد و صاحب شورای پیشاور گردید.

شورای پیشاور در آن زمان مؤثرترین محصول راولپندی بود؛ چرا که تقریباً از هیچ و با ابتکار کامل کادرهای نظامی و استخباراتی پاکستان تشکیل می یافت. شورای کویت سنت امارت طالبانی را با خود حمل می کرد و در آن قوماندانان پرنفوذ و صاحب تاکتیک ها، روابط و شیوه های کاری تثبیت شده، حضور داشتند. شورای میرام شاه نیز به رغم آن که دست پخت جنرال ها و دگروال های پاکستانی بود، میراث دوران جهاد و رهبری کارکشته و تثبیت شده خانواده حقانی را به همراه داشت. شورای پیشاور اما که فرد غیرنظامی و بدون نفوذ گسترده و شبکه ای در داخل کشور در رأس آن توظیف شده بود، از نو و با توجه به نیازهای روز مهندسی گردید. کارشناسان باور دارند که در تغییر تاکتیک های جنگی و انتظام ساختار تشکیلاتی و سلسله مراتب فرماندهی طالبان که پاسخگوی نیاز وضعیت جدید باشد، شورای پیشاور بسیار مؤثر تمام شد و در نهایت الگوی تمام محاذها و جبهه های طالبان گردید. تیو فرل (Theo Farrell) در مقاله ای که برای تگزاس نشنل سکيورتي ریویو، در سال ۲۰۱۸ نوشته، تغییرات تاکتیک های جنگی و تعدیل شیوه های فعالیت نظامی طالبان را بررسی کرده و مدعی است که شورای پیشاور بیشترین تأثیرگذاری را در این زمینه داشته است. به گفته پروفیسور فرل، طالبان تا سال ۲۰۰۸ میلادی به شیوه محاذ می جنگیدند و به پیروی از سنت های جنگی بازمانده از دوران جنگ علیه نیروهای شوروی، نظام سازمانی و سلسله مراتب مؤثر محلی در جبهه جنگ حاکم نبود. تاکتیک های اصلی جنگ نیز مابین گذاری، کمین کاروان های نظامی و عملیات بالای پایگاه های نظامی بود. حملات چریکی شهری و ترور نیز بسیار کم انجام می شد.

در سال های ۲۰۰۶ و ۲۰۰۷، در مشرقی و جنوب، مناطقی که به کابل بسیار نزدیک بودند و در عین حال نفوذ شورشیان در آن ها به دلیل مجاورت پاکستان آسان و رو به گسترش بود، نیروهای ناتو جنگ را تشدید کردند و فشار سنگین و کمرشکن بر طالبان وارد آوردند. طالبان متوجه شدند که در برابر ماشین جنگی قدرت مند غربی تاب رویارویی مستقیم ندارند و به فکر تغییر تاکتیک های جنگی شدند. به نقل از مقاله یادشده، کادرهای پاکستانی برای نجات طالبان آنان را دوباره در این منطقه سازمان دهی کردند و برخی تغییرات مهم را بر شیوه کار آنان اعمال نمودند. پس از آن طالبان باید این چند هدف را تعقیب می کردند:

- ۱- گسترش تماس، نفوذ و تبلیغات برای جلب نیرو (تبلیغ)؛
 - ۲- ساختن تشکیلات منسجم تر برای کنترل نیروهای جنگی در جبهات (سازمان دهی)؛
 - ۳- افزایش ظرفیت فنی و اجرایی بم گذاری (ابتکارهای فنی)؛
 - ۴- تدابیر برای دوری جستن از جنگ رویارویی با خارجیان (استتار).
- تا سال ۲۰۰۸، این پیام به تمام شوراها و جبهات طالبان برده شده بود که جنگ محاذی و جبهه ای مؤثر نیست. به همین منظور نخست در شمال شرق از طریق شورای پیشاور سیستم رهبری متمرکز و سلسله مراتبی که شباهت زیاد با حزب اسلامی گلبدین حکمتیار داشت، به اجراء درآمد. در هر ولایت کمیسیون نظامی تشکیل شد. کمیسیون های نظامی ولایتی مسئولیت برنامه ریزی عملیات های نظامی کلان تر، مدیریت لجستیک، رسیدگی به منازعات قوماندانان و توظیف قوماندانان ولسوالی را در مطابقت به رهنمائی های عمومی که از پیشاور و کویت دریافت می کردند، برعهده داشتند. در مقاله یادشده برای مثال از زبان یک طالب نوشته شده است که اگر آنان در جایی با نیروهای آیساف روبه رو می شدند، اجازه داشتند که خود تصمیم به حمله یا فرار بگیرند؛ ولی هرگاه قرار می شد بالای پوستانه یا محلی عملیات نظامی انجام دهند، از حاجی ملا، رئیس جبهه یا همان قومندان ولسوالی یا محلی اجازه می گرفتند. گاهی اگر حملات مهم تر می بود، با شورای نظامی مشوره می شد و در صورت نیاز هدایت پیشاور یا کویت نیز گرفته می شد. در سال هایی که کابل تلاش داشت نفوذ ارگ را به سراسر افغانستان گسترش دهد و تمام ادارات محلی را خلع صلاحیت کند، طوری که در استخدام

معلم و راهاندازی کوچکترین اقدام نظامی باید از «مرکز» هدایت گرفته شود، راولپندی اداره موازی بسیار سیال تر و در عین حال منضبط تر را در بخش‌هایی از افغانستان شکل می‌داد که تنها خطوط کلی را از پیشاور و راولپندی دریافت می‌کرد و در بیشتر اقدامات عملیاتی، شورای نظامی ولایتی صاحب صلاحیت بود.

در تقویت نفوذ شورای پیشاور و معرفی تاکتیک‌ها و سازماندهی متمرکز اما دارای عناصر باصلاحیت، چهار عنصر دخیل بوده است. برنامه‌ریزی آی‌اس‌آی، انتقال تجارب حزب اسلامی از طریق همکاری قومندانان آن حزب یا پیوستن آنان به طالبان و حمایت مالی خارجی که گفته می‌شود در آن زمان بیشتر از کشورهای عربی می‌آمده است. در سال ۲۰۱۰، تجارب شورای پیشاور از سوی شورای کویته نیز رسماً مهر تأیید خورد و از آن طریق به تمام قومندانان طالب دستور داده شد که از عملیات گروهی دست بردارند و به حملات چریکی روی آورند. این تغییر تاکتیک با ارتقای امکانات تکنالوجیک و تسلیحاتی همراه شد. طالبان پس از آن به تسلیحات سنگین ضد هوایی، راکت‌های سنگین، سلاح‌های ضد تانک، اسنایپر و مواد انفجاری پیش‌رفته دست یافتند. ایران و روسیه متهم‌اند که در این تدارکات به طالبان کمک کرده‌اند. اردو و استخبارات پاکستان به دلیل افزایش تلفات و نیز گسترش جبهات جنگ، برنامه‌های آموزشی و تجدید نیروی طالبان را با جدیت مدیریت می‌کردند و مراکز آموزشی بسیاری در داخل افغانستان و پشت جبهه در پاکستان راهاندازی گردید. از آن پس، تولید انبوه ماین و مواد انفجاری بخش مهم جنگ شده بود، طوری که شوراهای کویته، پیشاور و میرامشاه هرکدام کمیسیون‌های ماین و مواد منفجره ایجاد کردند.

در تمام آن مدت، مولوی عبدالکبیر در جایی نزدیک نوشهره زندگی آرام و مرفهی داشت. او «در خانه زیبا به سر می‌برد و در موتر شاسی‌بلندش با نمبر پلیت دیپلماتیک، بدون هراس گشت‌وگذار می‌کرد.» نوشهره بین راولپندی و پیشاور واقع شده و از آن‌جا تا مرکز فرماندهی اردوی پاکستان کمتر از ۱۵۰ کیلومتر راه است. گزارش سبک زندگی مولوی کبیر در آن سال‌های پر از خون و باروت، حکایت از نقش نمادینش در رهبری جبهات شورای پیشاور در مشرقی و شمال‌شرق افغانستان دارد و این‌که او خود از آتش دور بود و مدیریت و برنامه‌ریزی جنگ را قول‌اردوی پیشاور به رهبری راولپندی انجام می‌داد. با این حال، شهرت او همه‌جا پیچیده بود و خیلی‌ها از جمله استخبارات امریکا در پی تماس و نزدیکی با او بودند.

مولوی کبیر و سیا

یک سال پس از کودتای ۷ ثور، زمانی که تازه کمک‌های کشورهای مخالف شوروی به پاکستان و از آن طریق به قومندانان و رهبران تازه به میدان آمده جهادی آغاز شده بود، انشعابی در حزب اسلامی رخ داد و مولوی یونس خالص با تعدادی از قومندانان و منتقدان آن حزب از جمله جلال‌الدین حقانی حزب تازه‌ای را اعلام کردند که به حزب اسلامی خالص یا حزب اسلامی شاخه یونس خالص، شهرت یافت. جلال‌الدین حقانی در دکان آن حزب، دکانچه مستقلی داشت و بدون آن‌که رسماً استقلالش را اعلام کند، در نقش معاون خالص به‌خصوص در پکتیا، پکتیکا و خوست با خودمختاری عمل می‌کرد. این روش پس از پیوستن به طالبان نیز حفظ شد و هنوز شبکه حقانی، در درون طالبان، چون گروه خودمختار عمل می‌کند. در آن زمان، یونس خالص و قومندانانش حمایت‌های بی‌دریغ امریکا و متحدانش را با خود داشتند. به تاریخ ۱۲ نومبر ۱۹۸۷، مولوی خالص در رأس هیاتی با رونالد ریگان، رئیس‌جمهور امریکا، در قصر سفید دیدار کرد. ریگان در سخنرانی استقبالیه، مولوی یونس خالص را مبارز راه آزادی خواند و گفت که کشورش به حمایت خود از نیروهای «مقاومت» ادامه خواهد داد تا این نیروها «مبارزه برای آزادی را به‌طور مؤثر ادامه دهند.» او گفته بود که مبارزه عادلانه مجاهدین در برابر استبداد خارجی، حمایت سیاسی و مالی جهان را به همراه خواهد

داشت. جمله پایانی سخنرانی ریگان این بود: «به نمایندگی از مردم امریکا، به رئیس خالص، هیأت همراهش و مردم افغانستان درود می‌فرستم. شما ملت قهرمانید. خدا شما را در پناه خود داشته باشد.» یک سال بعد از دیدار ریگان با هیأت مجاهدین، گروه القاعده در پیشاور پایه‌گذاری شد.

یک دهه بعد ورق برگشت و مناطق زیر نفوذ یونس خالص و جلال‌الدین حقانی از سوی امریکا پناهگاه و مخفی‌گاه تروریستان بین‌المللی خوانده شد و به تاریخ ۲۰ اگست ۱۹۹۸، اولین حمله‌اش را در خاک افغانستان انجام داد. امریکا مناطقی را در خوست و ننگرهار با ۷۵ فایر راکت کروز هدف قرار داد که در نتیجه آن ۲۱ تن کشته و ۳۰ تن دیگر مجروح شدند. در دیپلماسی ایالات متحده، آن «مبارزان آزادی» یک دهه قبل به حامیان تروریسم بین‌المللی تنزل یافتند. چند سال بعد، در دسمبر ۲۰۰۱ میلادی نیروهای امریکائی عملیات مشهور تورمبوره را برای دستگیری یا کشتن اسامه بن‌لادن راه انداختند. اسامه اما از تورمبوره جان سالم به در برد.

در سال ۲۰۱۰، کئی گانون، خبرنگار کانادائی و رئیس دفتر اسوشیتد پرس در افغانستان و پاکستان، در گزارشی نوشت که انوارالحق مجاهد، پسر یونس خالص، اسامه بن‌لادن را در فرار از تورمبوره در سال ۲۰۰۱ یاری رسانده بود. رد پای انوارالحق مجاهد از سال ۲۰۰۴ به بعد در شورش‌ها دیده می‌شود. او در سال ۲۰۰۷، پس از مرگ پدرش، گروهی را به نام «تورمبوره محاذ» ایجاد کرد، مجله‌ای با عنوان تورمبوره نشر کرد و وبسایتی با عنوان الامارة راه انداخت. نام تورمبوره بر سازمان تروریستی و مجله پسر یونس خالص، گزارش خانم گانون را در مورد نقش او در فرار اسامه بن‌لادن تقویت می‌کند. پی‌گیری سابقه حزب اسلامی خالص و رابطه پسرش با اسامه بن‌لادن، چه ارتباطی به مولوی عبدالکبیر و سیا دارد؟

زمانی که مولوی عبدالکبیر در اکتوبر ۲۰۰۷ رئیس زون مشرقی یا شورای پیشاور تعیین شد، انوارالحق حمایت کاملش را از او اعلام کرد و در اجرای برخی از خونین‌ترین حملات انتحاری، در آن زون سهم گرفت. این دو علاوه بر ملا صدراعظم، به افراد اصلی شورای پیشاور و زون مشرقی طالبان بدل شدند و با افزایش فشار جنگ بین سال‌های ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰، به مذاکره با امریکائی‌ها و پیوستن به حکومت کرزی ابراز تمایل کردند. ایالات متحده انتظار داشت که در صورت دوری جستن مولوی عبدالکبیر از جنگ، قبیله زدران در حمایت از حقانی‌ها دودسته و تضعیف شود. تماس‌ها بین دو طرف به دیدار و جلسات رویاروی کشید و به تاریخ ۱۰ اکتوبر ۲۰۱۰ نیویارک تایمز گزارش داد که چند تن از رهبران طالب سوار بر هلیکوپتر امریکائی به کابل رفته و با مقام‌های افغان دیدار کرده‌اند. سه روز بعد مقام‌های ناتو نیز این خبر را تأیید کردند. کاتی گانون به تاریخ ۳۱ اکتوبر گزارش مفصلی از آن سفر داد. او نوشت که سه تن هر یک مولوی عبدالکبیر، رئیس شورای پیشاور، انوارالحق مجاهد، رهبر محاذ تورمبوره و از متحدان کبیر و صدراعظم، معاون عبدالکبیر، در این دیدار شرکت کرده بودند. آنان دو روز در مهمان‌خانه‌ای در کابل ماندند و با رئیس جمهور کرزی دیدار و مذاکره کرده بودند. قبل از دیدار با کرزی، آنان با مأموران سیا در پاکستان دو بار دیدار کرده بودند. براساس گزارش خانم گانون، این دیدارها در جائی بین ولسوالی مردان و شهر پیشاور انجام یافته بود. به احتمال زیاد این تنها و اولین دیدار مولوی عبدالکبیر با سیا نبوده است و پیش از آن نیز دیدارهای مقدماتی انجام شده بود. او در سال ۲۰۰۹، تلاش کرد شورای پیشاور را به حریف شورای کویته بدل کند و استقلالش را از کویته اعلام نمود. آن حرکت را می‌توان نشانه نزدیکی او به سیا و دریافت حمایت و منابع در بدل دوری جستن از بدنه اصلی طالبان و دست‌برداشتن از جنگ شمرد. طرفین، به نظر می‌رسد امتیازات قابل توجهی برای جلب اعتماد به یکدیگر داده بودند. هرچند در اسنادی که در اختیار ما قرار دارد، جزئیات چندانی از توافقات طرف‌ها به چشم نمی‌خورد، اما اتفاقات آن سال‌ها را اگر کنار هم بگذاریم، می‌توانیم به نتایجی برسیم.

تلاش برای فاصله‌گیری از شورای کویته و تماس مستقیم با کابل برای مذاکره، همان‌طوری که در بالا گفتیم، می‌تواند حکایت از امتیازاتی داشته باشد که مولوی عبدالکبیر و دوستانش در شورای پیشاور از امریکا و حکومت افغانستان گرفته بودند. می‌توان با احتمال قریب به یقین گفت که او از امریکائی‌ها حمایت‌های مالی و لوجستیکی دریافت کرده بود و برای دوران پس از پیوستن احتمالی‌اش به حکومت افغانستان و ترک مخاصمه، تعهد چوکی‌ها و امتیازاتی را به دست آورده بود. مولوی عبدالکبیر و متحدش انوار الحق مجاهد غیر از ترک مخاصمت و تضعیف شبکه حقانی و طالبان، چه امتیاز دیگری می‌توانستند به امریکائی‌ها بدهند؟ به تسلسل این چند اتفاق نگاه کنید:

۱ - انوار الحق در سال ۲۰۰۱، به فرار اسامه بن‌لادن از توره‌بوره کمک کرده بود. بعد از آن، در سال ۲۰۰۷، سازمانش را به افتخار آن همکاری توره‌بوره نام گذاشته بود و با همان نام نشریه‌ای منتشر می‌کرد. این‌گونه او در سال‌های نزدیک به دیدار مشهورش با مأموران سیا در نزدیکی پیشاور، به روابط ویژه خود با القاعده می‌بالید. آیا احتمال ندارد که او از محل بودوباش اسامه بن‌لادن در اواخر ۲۰۱۰ مطلع بوده باشد؟

۲ - در ماه‌های پایانی سال ۲۰۱۰، تماس‌ها و توافقات مولوی عبدالکبیر و انوار الحق مجاهد با سیا به چنان پختگی رسیده بود که رویرو دیدار می‌کردند و سوار بر هلیکوپتر امریکائی به کابل رفته، دو شب در مهمان‌خانه سیا به سر برده و با حامد کرزی نیز مذاکره کرده بودند.

۳ - شش‌ونیم ماه بعد از آن دیدارها، به تاریخ ۱ می ۲۰۱۱ هلیکوپترهای امریکائی که قبلاً نیز برای انتقال مهمانان سیا به پاکستان رفته بودند، از دره‌های مناطق قبایلی عبور کرده در فاصله نه‌چندان دور از پایگاه نظامی ایبیت‌آباد، کنار خانه اسامه بن‌لادن فرود آمدند و او را در اولین ساعت روز بعد کشتند.

پس از کشته شدن اسامه بن‌لادن، ستاره شورای پیشاور افول کرد. منابع مالی آن کاهش یافت و راولپندی پشت دوست دیرین و آزموده‌اش، شبکه حقانی، محکم‌تر ایستاد. شورای پیشاور در سال ۲۰۱۶ به دلیل افلاس مالی سقوط کرد و به زیرمجموعه شورای کویته تنزل یافت؛ اما شورای میرامشاه بسیار قوی‌تر از آن گشت که به کنترل مناطق جنوب و حوزه کابل بسنده کند. براساس گزارش تحقیقی که مرکز مطالعات نارویژی موسوم به لند انفو، در سال ۲۰۱۷ در ارتباط به ساختار تشکیلاتی طالبان نشر کرده، شبکه حقانی برای کنترل رهبری طالبان رفتار تهاجمی اختیار کرده و ۱۰۰٪ شورای میرامشاه، ۶۰٪ شورای پیشاور و ۵۰٪ شورای رهبری کویته را در اختیار گرفته بود.

زمانی که در سال ۲۰۱۶، پس از کشته شدن ملا اختر محمد منصور، نام رهبر جدید طالبان و معاونانش نشر شد، مولوی عبدالکبیر دیگر در جایگاهی نبود که در آن فهرست نامش دیده شود، بلکه ملا هبت‌الله، سراج‌الدین حقانی و ملا یعقوب به میدان آمده بودند. ملا یعقوب به دلیل سن کم و نفوذ محدود نظامی‌اش، نمی‌توانست ملا هبت‌الله را در رهبری به نبرد فراخواند، اما سراج‌الدین حقانی برای تصاحب چوکی رهبری در سال اول امارت ملا هبت‌الله تا جایی پیش رفت که به نقل از گزارش مرکز مطالعات یادشده نارویژی، ملا هبت‌الله مجبور شد در اوایل می ۲۰۱۷ کویته را ترک گفته به ایران پناه بگیرد. آن زمان هبت‌الله تصور نمی‌کرد که روزی واقعاً خیمه امارتش را در قندهار برافرازد. از این رو برای حفظ جان‌ش حاضر شد دست از شورای کویته بردارد و شانش را در شورای مشهد بیازماید. به نقل از گزارش مذکور، حقانی قصد داشت در آن ماه مرگ ملا هبت‌الله را اعلام کند و خودش رهبری را به دست گیرد؛ اما احتمالاً کسانی در شورای کویته و نیز مقام‌های راولپندی مانع او شده و بعد از تلاش‌های بسیار او را وادار کرده‌اند تا نقش نمادین ملا هبت‌الله را در رهبری بپذیرد. ملا هبت‌الله در اواخر جولای همان سال بعد از مذاکرات و کسب اطمینان از مصونیتش، دوباره به کویته برگشته بود.

مولوی عبدالکبیر و ملا هبت‌الله

حتا اگر گزارش یادشده مرکز مطالعات نارویژی را نادیده بگیریم، رویارویی و رقابت سراج‌الدین با ملا هبت‌الله اکنون بسیار آشکارتر از آن است که برای اثباتش سند بیاوریم. در دو سال گذشته جنگ اصلی قدرت میان ملا هبت‌الله و سراج‌الدین حقانی جریان داشته است و تقابل‌های دیگر بین طالبان شمال و جنوب، ملا برادر و سراج‌الدین در مقایسه به آن بسیار ناچیز به نظر می‌رسد. حقانی نخست با تسخیر مناطق کلیدی پایتخت کوشید در تشکیل امارت دست بالا داشته باشد؛ اما ملا هبت‌الله و متحدانش در دو سال اخیر به‌شکل خزنده، حریف را به عقب رانده‌اند. ملا هبت‌الله با تقویت ادارات قندهار و تبدیل آن به مرکز فرماندهی اصلی امارت و تضعیف کابل به اداره اجرائی فاقد صلاحیت در تصامیم ستراتیژیک، چال رقیبش را خنثا کرده است. او با اتکاء بر جایگاه مذهبی که امیر در نظام طالبان دارد و شمشیر فرمان‌هایش، مانع تحرک و ابتکار عمل حقانی‌ها شده است. صلاحیت‌های وزارت‌خانه‌ها و ادارات مستقل را به نفع خود و تیمش تا حدود زیادی مهندسی کرده و کوشیده است منابع بشری تمام ادارات مهم را به کنترل درآورد و از آن طریق بر استخدام‌ها نظارت داشته باشد.

سراج‌الدین حقانی نیز بارها در انتقاد از سیاست‌های امیر و حریفش زبان گشوده و به انحصار قدرت در قندهار اعتراض کرده است؛ اما تاکنون این انتقادات و شکایات اثری بر موضع‌گیری ملا هبت‌الله نداشته است. مولوی عبدالکبیر که در دور نخست امارت طالبان و سال‌های نخست شورشگری رابط گروه طالبان با شبکه حقانی محسوب می‌گردید و از تعلق او به قبیله زدران برای تماس محتاطانه و کنترل‌شده با حقانی‌ها استفاده می‌شد، بعد از سال ۲۰۰۷ به رقیب حقانی‌ها بدل شد. حقانی‌ها می‌دانند که راولپندی، کابل و واشنگتن هر کدام از مولوی عبدالکبیر و شورای پیشاورش چون بدیل احتمالی، ابزار فشار و وسیله تضعیف نفوذ حقانی‌ها در جنوبی و به‌خصوص میان قبیله زدران استفاده کرده بودند. این رویارویی زمانی به تسخیر شورای پیشاور از سوی حقانی‌ها، انزوای مولوی عبدالکبیر و حذفش از صف اول مدعیان قدرت پیش رفته بود. از این رو، انتصاب مولوی عبدالکبیر به معاونت و بتازگی ریاست‌الوزرای طالبان، به حمایت ملا هبت‌الله انجام شده است. در این معرکه، مولوی عبدالکبیر متحد ملا هبت‌الله به نظر می‌آید. با این حال، او برای حقانی‌ها نسبت به ملا برادر احتمالاً گزینه قابل تحمل‌تر و برای پاکستانی‌ها نیز پذیرفتنی است. امریکائی‌ها که با او در گذشته روابط ویژه داشته و در مذاکرات دوحه دیدار تازه کرده‌اند، او را به قدر کافی می‌شناسند و می‌دانند با او چگونه رفتار کنند.

با توجه به این سوابق، می‌توان گفت که انتصاب مولوی عبدالکبیر به این مقام با مذاکرات اخیر دوحه که پشت دروازه‌های بسته رخ داد، سفر مقام‌های قطری به افغانستان و جنب‌وجوشی که در ماه‌های اخیر به تعقیب اعمال محدودیت بر کارکنان یوناما راه افتاد، بی‌ارتباط نیست. آیا او می‌تواند نقشی را که سال‌ها قبل، از پیشاور برای تعامل با «همکاران» آغاز کرده بود، این‌بار از مقام ریاست‌الوزراء از سر گیرد؟ آیا اعتماد و حمایت لازم ملا هبت‌الله را برای گشودن دروازه تعامل با غربی‌ها و تسهیل تماس‌ها و حمایت‌های بیشتر آنان با خود خواهد داشت؟

نقش این پله‌ها و روابط بر جایگاه مولوی عبدالکبیر

اطلاعات درج‌شده در این مقاله و شرحی که از برخی روابط مهم عبدالکبیر با قدرت‌های جهان و منطقه داده شده است و نیز روابط او با تعدادی از منابع قدرت در درون طالبان، ممکن است چنین تعبیر شود که گویا او فردی ویژه است و تقررش در ریاست‌الوزرای طالبان احتمالاً عواقب بسیار جدی در پی خواهد داشت. چنین نیست. مولوی عبدالکبیر فردی متوسط در رهبری طالبان است و آنچه از سرگذشت او در این مقاله گفته شد، بیش از آن‌که ویژگی شخصیتی عبدالکبیر

و توانائی‌های سیاسی او را نشان دهد، محیط و عوامل شکل‌گیری هویت و جایگاه سیاسی او را نشان می‌دهد. مسیر ارتقای هر یک از رهبران ارشد طالبان را اگر پی‌گیریم، با چنین روابط و عواملی مواجه خواهیم شد. تنها آنان نیست، بلکه رهبران و فرماندهان ارشد غیرطالب نیز در این محیط پرآشوب، قبیله‌ئی و عقب افتاده در چنگال بازیگران خارجی مسیرهای مشابه پله‌های ملا عبدالکبیر را پیموده‌اند. در این سرگذشت، عبدالکبیر فردی نسبتاً فعال و جاه‌طلب است، اما آنچه او در واقع انجام می‌دهد، پذیرفتن نقش در تیاتر سیاسی است که سناریوی آن را دیگران نوشته، شخصیت‌هایش را دیگران می‌چینند، محل بازی را دیگران تعیین می‌کنند، تماشایان را دیگران دعوت می‌کنند و عبدالکبیر حتا در تدارکات و گریم و آرایش چهره‌اش نیز نقش چندانی ندارد.

اگر پرده از روی روابط ملا هبت‌الله برداشته شود و چند مرحله مهم شکل‌گیری مقام سیاسی او را کسی برای ما با مراجعه به اسناد شرح دهد، با ملاقات‌های سری و پرتشنج، سفرهای شبانه با هلیکوپر، فرار و قرار، سال‌ها زندگی آرام و گوشه‌نشینی و انتظار برای نوبت و آنگاه یکباره پرتاب شدن در وسط صحنه سیاست و اتفاقات دراماتیکی، مواجه خواهیم شد که از او فردی مورد توجه ویژه ترسیم خواهد کرد. سراج‌الدین حقانی، ملا برادر، عبدالحق وثیق، قیوم ذاکر، امیرخان متقی و دیگر مقام‌های طالب نیز روابط ویژه دارند و می‌توانند نقش مولوی عبدالکبیر را بازی کنند. با این حال هر بازیگری، چهره، صدا، ویژگی‌های شخصیتی و هوش و سوابق متفاوتی دارد. عبدالکبیر با ویژگی‌ها و «استعدادهایش» می‌تواند به درامی که روی صحنه سیاست افغانستان جریان دارد، رنگی بدهد و آن را گرم‌تر یا سردتر سازد، اما سناریو را نمی‌تواند تغییر دهد.

مسئله اصلی سیاست افغانستان کمبود منابع و امکانات داخلی برای شکل‌گیری جریان‌های سناریوساز سیاسی است. تا زمانی که حرکت‌ها ریشه در عواید، رأی و قدرت ساکنان سرزمین نیابند، نمی‌توانند تغییر بنیادی در صحنه سیاسی کشور ایجاد کنند. مولوی عبدالکبیر، سراج‌الدین حقانی و ملا برادر نمی‌توانند مسیر تحولات افغانستان را تغییر دهند؛ چرا که آنان بازیگران سناریوساز نیستند، در نوشتن دیالوگ‌ها نقش ندارند و منابع مالی و تدارکاتی بازی را فراهم نمی‌سازند.

[یادآوری: این نوشته در ماه می ۲۰۲۳ در هشت صبح با عنوان «نقش‌های مولوی عبدالکبیر در تیاتر سیاسی افغانستان» نشر شده و در آن به دسته‌بندی‌های طالبان و جایگاه مولوی کبیر در میان طالبان پرداخته شده است. از جمله از تقابل حقانی‌ها و ملاهبت‌الله در این نوشته نسبتاً به تفصیل بحث شده است. حالا که رویارویی دو طرف به مرحله مهم رسیده، خواندن این نوشته در درک نسبی سابقه تقابل دو جناح طالبان کمک می‌کند. آن زمان در هشت صبح برای جلوگیری از تکرار نامم پای مقاله‌ها، برخی نوشته‌ها را به نام مستعار صمدپاینده می‌نوشتیم.]